

رو در رو با معصومه رامهرمزی؛ نویسنده‌ای که به معرفی شهیده زینب کمایی پرداخت

نسل جوان «راز درخت کاج» را کشف کرد

هر کتاب، داستانی ناگفته از نویسنده دارد. هر خط از اثر ادبی که خواننده می‌شود، حاصل فراز و فرود فراوان بوده و نگارش زندگی شخصیت‌هایی...

[۲۰]

شهیده «زینب کمایی» به روایت خواهرش مینا کمایی

روی سرپرگ تمام صفحات

دفترش می‌نوشت

«اومی بیند»

به گلستان شهدای اصفهان که وارد می‌شوی درخت‌های کاج بلندبالایی قد کشیده‌اند، شاخه‌های کاج، سالیان مردان نیک، به آسمان رفته‌اند تا حقانیت راه شهدا را با آبی زلال...

[۲۱]

پیشنهاد این هفته عمار

«من میترا نیستم» مستندی

که ارزش دیدن دارد

این مستند روایتی درباره زندگی شهیده «زینب کمایی» است. «زینب»، از دختران انقلابی است که به خاطر فعالیت‌های مذهبی-سیاسی‌اش، مورد خشم و کینه گروهک منافقین قرار گرفته بود. اعضای سازمان...

[۲۲]

[یادداشت نخست]
فرزانه فرجی

زینب شد، زینب ماند

اسمش میترا بود و متولد آبادان سال ۱۳۴۷ در آبادان. دوران کودکی را که پشت سر گذاشت تصمیم گرفت اسمش را به زینب تغییر دهد. یک روز، روزه گرفت و دوستانش را برای افطاری دعوت کرد تا اسمش را عوض کند. بعد از آن روز شد زینب. هم مومن بود و هم درس خوان. سال چهارم دبستان بود که با روسری به مدرسه رفت، تا مدت‌ها هیچ‌کس از مدرسه‌اش خبر نداشت. ولی این رفتارهای زشت هم مدرسه‌ای‌هایش چندان برایش اهمیتی نداشت. زینب کمی که بزرگ‌تر شد به همراه مادر در راهپیمایی‌های زمان انقلاب شرکت می‌کرد. از همان زمان بود که حال و هوای فعالیت‌های انقلابی او را انقلابی بار آورد. ارادت ویژه‌ای به حضرت امام خمینی (ره) داشت. خود را مقید می‌دانست تا توصیه‌های امام را تا آنجا که می‌تواند انجام دهد. طبق همین توصیه‌ها تصمیم گرفت دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها روزه بگیرد. این کار را برای خودسازی انجام می‌داد. انقلاب اسلامی که پیروز شد دوست داشت به قم برود و طلبه شود. می‌گفت باید دینمان را بشناسیم تا بتوانیم از آن دفاع کنیم. هنوز حال و هوای انقلاب در سرش بود که جنگ تحمیلی شروع شد. زینب عاشق زادگاهش بود اما با دستور امام جمعه آبادان باید شهر را تخلیه می‌کردند. با تخلیه شهر زینب به همراه مادر راهی اصفهان شد. با اینکه شش ماه از فضای درس و مدرسه دور شده بود به محض ورود به اصفهان بابت نام در یک مدرسه راهنمایی در شهر را ادامه داد. در آن زمان جنگ حسابی بالا گرفته بود. هر روز شهید می‌آوردند. همان زمان بود که علاقه‌اش به شهدا بیشتر از قبل شد. با خود کرده بود هر بار برای تشییع شهدا به گلستان شهدا می‌رود مقداری از خاک مزار شهید را به همراه بیاورد و آن را به عنوان تبرک نگه دارد. زینب هفت میوه کاج و هفت خاک تبری از مزار شهدا را در بین وسایلش نگه می‌داشت. گلستان شهدا که می‌رفت ساعت هاسر مزار شهید زهره بنیانیان می‌نشست و قرآن می‌خواند. یکبار که با مادر بر سر مزار شهید بنیانیان زیارت عاشورا می‌خواند رویه مادر کرد و گفت: «مادر بین زن‌ها هم شهید می‌شوند». زمستان بود و هوا هم حسابی سرد. وسایل گرم‌کننده آنچنانی نداشتند. زینب به همراه مادر و خواهرهایش در یک اتاق خوابیده بودند. مادر نیمه‌های شب از خواب بیدار شد و دید که زینب در آن سرما در اتاقی سرد مشغول خواندن نماز شب است. وقتی متوجه شد که مادر خواندن نماز شب او را دیده حسابی بغض کرد، دوست نداشت کسی او را در حال مناجات با خدا ببیند. خانواده زینب بعد از مدتی تصمیم گرفتند به شاهین شهر بروند. آن زمان زینب قرار بود برای اول دبیرستان ثبت نام کند آن هم در رشته علوم انسانی و بعد برای ادامه تحصیل راهی قم شود. آن سال هم درس می‌خواند و هم در فعالیت‌های جامعه زنان و بسیج مشارکت می‌کرد. فروردین سال ۶۱ بهار در خانه زینب زمستان می‌شود. او نمازش را در مسجد خوانده بود که در مسیر بازگشت به خانه توسط منافقین روده شد و به دست آنها هم به شهادت رسید. با تلاش‌های مأموران سه روز بعد پیکر پاکش پیدا شد. بعد از آن منافقین با ارسال نامه و تماس تلفنی مسوولیت ترور زینب را بر عهده گرفتند. زینب ۱۵ سال بیشتر نداشت که با شهدای عملیات فتح‌المبین در اصفهان تشییع و در گلستان شهدا آرام گرفت. در کنار مزار شهیده زینب کمایی یک درخت کاج است که اگر کمی تأمل کنیم به راز هفت کاج و تربت مزار شهدایی خواهیم برد.

«زینب»

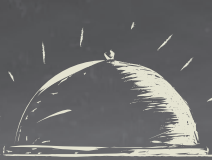
دختری در خیابان انقلاب

پاسداشت مقام شهیده زینب کمایی

که در پانزده سالگی توسط منافقان در اصفهان به شهادت رسید



کافه بیسیم



حرف‌های آخرش شنیدنی بود. گفته بود خدایا نگذار نقاب نفاق و بیطرفی بر چهره‌مان افتد و در این هنگامه جنگ حسین را تنها گذاریم.

اینها از یزید بدترند و جایگاهشان اسفل

سافلین است و بس...

«چه یافت آن کسی که تو را گم کرد و چه گم

کرد آن کس که تو را یافت.»

زینب دفتر خودسازی داشت. جدولی کشیده بود که بیست مورد در آن نوشته بود، مثل نماز به موقع، یاد مرگ، با وضو بودن، خواندن نماز شب، نماز غفیله و نماز امام زمان (عج)، ورزش صبحگاهی، قرآن خواندن بعد از نماز صبح، حفظ کردن سوره‌های قرآن، دعا کردن در صبح و ظهر و شب، کمتر گناه کردن تا کم خوردن صبحانه، ناهار و شام.

دبیرستانش تا خانه فاصله داشت.

مادر هر ماه پولی بابت کرایه به او

می‌داد که با تاکسی رفت و آمد کند

اما زینب پیاده به مدرسه می‌رفت.

با پول هایش برای مجروحین کتاب

می‌خرید و هفته‌ای یکی دوبار به

بیمارستان شهدا می‌رفت و کتاب‌ها را

به مجروحین هدیه می‌داد.



۲۰

سال چهاردهم، شماره ۲۱۴۶، شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۹۶

رودر رو با معصومه رامهرمزی؛ نویسنده‌ای که به معرفی شهیده زینب کمایی پرداخت

نسل جوان «رازدرخت کاج» را کشف کرد

■ روایتی از بالا و پایین‌های نوشتن یک کتاب ارزشی که جایزه‌اش را از دست مردم گرفت

گفت‌وگو
مريم اسدي جعفری

خانم رامهرمزی، ماجرای آشنایی‌تان با شهیده زینب کمایی را در مقدمه کتاب «راز درخت کاج» نوشته‌اید. علاقه‌مندیم از زبان خودتان هم بشنویم.

مینا و مهری کمایی، خواهران شهیده زینب کمایی ازدوستان قدیمی من در دوران جنگ بودند که از سال ۵۹ با آنها آشنا شدم. با هم در بیمارستان، امدادگری می‌کردیم و دورادور با خانواده‌شان آشنا شده بودم. زمانی که زینب به شهادت رسید، برای عملیات فتح‌المبین به شوش رفته بودیم. بعد از عملیات، خبر شهادت زینب در شاهین شهر را به خواهران کمایی دادند. من از زبان آنها چیزهایی درباره زینب شنیده بودم. این ماجرا ها گذشت. مادر شهیده زینب کمایی در سال ۸۰ با ۸۱ به شدت مریض شده بود و شاید یکی از علل اصلی بیماری اش، مظلوم ماندن زینب در طول این سال ها بود. با توجه به حساسیت‌هایی که نسبت به دخترها وجود دارد، هنوز نحوه شهادت زینب در شاهین شهر بحث برانگیز بود؛ چون مناققین، زینب را دزدیده و خفه‌اش کرده بودند. پیکرش را در محلی انداخته و به خانواده‌اش اطلاع داده بودند. مناققین با شهادت زینب می‌خواستند از خانواده‌های حزب‌اللهی شاهین شهر هر چشم بگیرند. این مسائل، فشار زیادی به مادر زینب وارد کرده بود. او احساس می‌کرد، دخترش در مظلومیت و غربت مانده و هیچ کسی برای کشف راز شهادت دخترش اقدام نکرده است. خانواده کمایی به واسطه آشنایی قدیمی با من و مطالعه کتاب‌های «یکشنیه آخر» و «اسماعیل» اصرار داشتند که کتاب زندگی زینب را بنویسم، من هم قبول کردم.

از آغاز مصاحبه‌ها و تدوین کتاب بگویید، چه فرازهای تازه‌ای از شهیده زینب کمایی به دست آوردید؟

در شروع مصاحبه‌ها معلوم شد، آشنایی اولیه من با زینب، خیلی مختصر بوده و باید مصاحبه‌های جدی صورت می‌گرفت. وقتی بخواهید یک کتاب مستند بنویسید، باید تا آنجایی که امکانش وجود دارد، منابع اطلاعاتی را بررسی کنید. با مادر، خواهران و برادران زینب مصاحبه کردم. حتی سعی کردم، دوستان زمان جنگ زینب را پیدا کنیم؛ اما چیزی حدود ۲۵ سال از اتفاق، فاصله گرفته بودیم. برای مثال، سراغ مدرسه زینب ر قم که تغییر کاربری داده بود. برخی هم باز نشسته شده بودند. شاهین شهر، یک شهر اقماری است که مردم جنگ زده و افرادی از دیگر شهرها به آنجا مهاجرت می‌کردند. به همین دلیل پیدا کردن نشانه‌ها خیلی سخت بود. با این اوصاف، هرچه جلوتر می‌رفتم، بیشتر با زینب احساس هم‌ذات‌پنداری می‌کردم.

این هم‌ذات‌پنداری از کجانشئت می‌گرفت؟ من و زینب در یک سال، یک ماه و یک روز به دنیا آمده‌ایم. جدا از این بحث، زینب یک دختر انقلابی و معتقد به اصول و ارزش‌های انقلاب بود. هرچه تحقیق می‌کردم، حس و حالش به من نزدیک‌تر به نظر می‌آمد. به همین دلیل، به این کار تعلق خاطر پیدا کردم و گویی در حال کنکاش گذشته خودم بودم. هرچه پیش می‌رفتم، به موضوع وابسته‌تر می‌شدم؛ اما در این میان، بیماری مادر زینب یک مشکل جدی بود. او خیلی منتظر انتشار کتاب زینب بود. ما کتاب «راز درخت کاج» را در یک سال و نیم بستیم و به چاپ رساندیم، در حالی که من به این سبک کار، عادت ندارم. معمولاً درباره آثار مستند، با طمأنینه جلومی‌روم و دوست دارم، سوره شامل گذر زمان شود و آدم‌های بیشتری پیدا کنم؛ ولی به خاطر چشم‌به راه بودن مادر زینب، وقتی به یک نسبت میانی از کار رسیدم که قابلیت اتمام داشت، به انتشار آن رضایت دادم. وضع روحی مادر زینب تا چند سال بعد از انتشار کتاب، به خاطر رف مظلومیت زینب خیلی خوب شده بود و همین موضوع، باعث بهبودی شرایط جسمی او شد. رئیس جمهور وقت، از مادر شهیده زینب کمایی در تالار وحدت تقدیر کرد و این موضوع نیز مرهمی بر دردهای او بود.

اشاره کردید که برای نوشتن کتاب «راز درخت کاج» به دنبال راویان بیشتری بودید. آیا تعداد افراد خانواده زینب، این موضوع را تا حدی پوشش نمی‌داد؟

من با همه افراد خانواده مصاحبه کردم. خواهران خیلی همکاری کردند؛ ولی بیشترین همکاری از سوی مادر و دو خواهر زینب با نام‌های «شهلا» و «مینا» بود. مینا که با من در منطقه بود و شهلا با زینب، در شاهین شهر زندگی می‌کرد. در واقع شاهد اصلی ماجرا هادر کتاب، مادر و شهلا هستند.

با این وجود وقتی کتاب را می‌خوانیم، روایت‌ها کافی به نظرمی‌رسد و تصویر زینب، کاملاً ملموس است.

دست‌نوشته‌های زینب، خیلی به من کمک کرد. بسیاری از قسمت‌ها را از دفترهایش در آوردم. او خیلی دفترچه یادداشت داشت. یک دختر ۱۴ ساله که دور از جبهه زندگی می‌کرد، سه وصیت‌نامه مفصل داشت. آخرین وصیت‌نامه را روز قبل از شهادت نوشته بود. برای دسترسی و خواندن این اسناد، چه زحری کشیدیم؟ بنیاد شهید اجازه مطالعه اسناد را نمی‌داد.

معمولاً اصل دست‌نوشته شهدا باید نزد خانواده‌هایشان باشد و بنیاد شهید، نسخه کپی را نگه می‌دارد. در ضمن نشر شاهد کتاب «راز درخت کاج» را به چاپ رسانده است. باید اسناد را در اختیار تان قرار می‌داد.

بنیاد شهید جز سنگ‌اندازی، کار دیگری نکرد. خانواده کمایی سال‌ها قبل به تهران مهاجرت کرده و بنیاد شهید تهران، به

یادداشت
مقداد اموری*

دو سال پیش در موسسه فرهنگی و هنری آسمان هفتم، به دنبال ارائه الگویی برای دختران نوجوان بودیم. برای رسیدن به این هدف، سراغ افراد مختلفی رفتیم؛ اما به مصداق درستی برای این موضوع نرسیدیم. با دوستانمان در موسسه، متوسل به امام رضا (ع) شدیم و در یک نیمه روز، تمام کتاب‌هایی که از قبل جمع‌آوری کرده بودیم، مجدد مورد مطالعه قرار دادیم که کتاب «راز درخت کاج» بر اساس انتخاب جمعی دیده شد.

یک هفته زمان صرف کردیم تا این اثر را مجدد مرور کنیم و درباره آن مباحثه

مستندی که در پاسداشت مقام شهیده زینب کمایی ساخته شد

«من میترا نیستم»

هسته معنوی موسسه آسمان هفتم

داشته باشیم. نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که شهیده زینب کمایی، نه تنها قابلیت معرفی در فضای یک مستند بلکه پتانسیل حضور در کارهای بزرگ‌تر برای دختران نوجوان را داراست. با خانم معصومه رامهرمزی جلسه‌ای گذاشتیم و هم‌زمان، یکی از محافل «فرشتگان بال کشودند» به شهیده زینب کمایی اختصاص یافت. این شب‌های خاطره به روایت زنان مجاهد انقلاب اسلامی می‌پرداخت. در شب خاطره شهیده زینب کمایی، با شخصیت وی بیشتر آشنا شدیم و بر اساس این روایت‌ها و کتاب «راز درخت کاج»، مستند «من میترا نیستم» ساخته شد.

این مستند برای اولین بار از شبکه دوم سیما پخش شد و شاهد بازخورد خوبی از

مخاطبان بودیم، به صورتی که مستند «من میترا نیستم» مجدد از تلویزیون پخش شد. بخش تبلیغی موسسه فرهنگی و هنری آسمان هفتم، مستند شهیده زینب کمایی را در مدارس نیز اکران می‌کرد و هم‌زمان مسابقه کتابخوانی «راز درخت کاج» برگزار می‌شد. حتی کتاب نیز مورد استقبال گسترده دختران نوجوان و خانواده‌های آنها قرار گرفت.

«من میترا نیستم» هسته معنوی پروژه‌های موسسه فرهنگی و هنری آسمان هفتم است و به زودی، کتاب کمیک استریپ و مجموعه کمیک موشن شهیده زینب کمایی را عرضه خواهیم کرد. ما معتقدیم که شهیده زینب کمایی، یک شهید شاخص ملی و بین‌المللی خواهد شد.

فیلم مستند «من میترا نیستم» روایتی از زندگی شهیده زینب کمایی، به کارگردانی محسن امانی و تهیه‌کنندگی مقداد اموری است. این اثر که در موسسه فرهنگی و هنری آسمان هفتم تهیه و تولید شده، در بخش شهدا و دفاع مقدس ششمین جشنواره فیلم عمار مورد تقدیر قرار گرفته است.

***مدیر موسسه فرهنگی و هنری آسمان هفتم**



خود را در این شهر ادامه داد. زینب علاوه بر فعالیت‌های انقلابی، برنامه خودسازی داشت که این جنبه از ویژگی شخصیتی این بانوی شهیده، در دست‌نوشته‌هایش منعکس شده است. مناققین در شب اول فروردین سال ۱۳۶۱، زینب را هنگام بازگشت از مسجد بودند و با گر زدن چادرش، او را به شهادت رساندند. معصومه رامهرمزی در مصاحبه پیش‌رو، از سیر نگارش زندگی شهیده زینب کمایی سخن گفته است.

رامهرمزی، شامل زندگی شهیده زینب کمایی در سال جاری، به همت نشر شاهد به چاپ ششم رسیده است. شهیده کمایی، یکی از جوان‌ترین بانوان شهید اصفهان است که به دست گروهک منافقین، در شاهین‌شهر به شهادت می‌رسد. زینب در سال ۱۳۴۷ در یک خانواده پرجمعیت و در شهر آبیادان متولد شد. وی به واسطه جنگ، به همراه خانواده به شاهین‌شهر نقل مکان کرد و فعالیت‌های فرهنگی

و خواندنی‌تری می‌شد.

اتفاقاً در بنیاد شهید، جویای پرونده زینب شدم که آیا کسی در ماجرای ترور زینب دستگیر شده یا نه. مدتی بعد از شهادت زینب، گروهی از منافقین در شیراز دستگیر شده و ترور زینب، در اعترافاتشان بیان شده است. اتفاقاً زینب جز ترورهای آگاهانه آنها بوده است؛ چون گاهی اهدافی کویر برای ایجاد رعب و وحشت در بین مردم انتخاب می‌کردند. با این وجود، هیچ کسی برای دسترسی به این اسناد کمک نکرد.

قضیه را در دادگستری و دادگاه انقلاب پیگیری کردیم. برای دسترسی به اسناد، باید معرفی‌نامه ارائه می‌دادیم. اگر نشر شاهد متولی امور شهادت، باید نویسندگان را از لحاظ منابع پژوهشی – اطلاعاتی و منابع اداری – مالی مورد حمایت قرار دهد تا به حقیقت زندگی شهید برسد. باید یک نامه دست من می‌دادند تا پرونده تیم مناققین شیراز با حداقل اعترافاتشان را می‌خواندم!

قطعا جزئیات موجود در متن بازجویی، ظرفیت انعکاس در کتاب را داشت. اگر با محدودیت دیگری هم مواجه بودید، بیان کنید.

هم کمبود اسناد و هم محدودیت ارتباط داشتیم. در کتاب، شخصیتی به نام حجت الاسلام حسینی، امام جمعه

گاهی نویسنده‌ها جایزه‌شان را از دست مردم می‌گیرند. نگاه صاحب‌نظران حوزه کتاب جنگ درباره «راز درخت کاج» چه بود؟ بعد از چاپ کتاب زینب، چند دوره کتاب سال دفاع مقدس برگزار شد و این اثر به نگاه داوران دیده نشد. حتی یکی دو نفر از نویسندگان و کارشناسان گفتند چرا این کتاب را نوشتی؟ حتی این کتاب را از لحاظ موضوع و سبک نوشتاری، یک اثر حادقایی و ضعیف می‌دانستند. اما من به کتاب زینب اعتقاد داشتم. نوشتن «راز درخت کاج» حس خوبی به من داد و احساس کردم، وظیفه خیلی مهمی انجام داده‌ام. شاید مقدس برگزار شد و این دیگر منجین حسنی نداشتم.

از همین حس پرایمان بگویید...

خانم دکتر فاضل، جامعه‌شناس درمستند «من میترا نیستم» ماجرای پیدا کردن کتاب «راز درخت کاج» را تعریف کرده است. دکتر فاضل

یک گروه کتابخوانی داشتند و می‌گشتند؛ اما هر چه جست‌وجو می‌کردند، کتاب مناسبی پیدا نمی‌شد. یک روز به کتابخانه آستان قدس رضوی رفته و از امام رضا (ع) می‌خواهد که یک کتاب مناسب بیابد. کتاب «راز درخت کاج» را همان جامی‌بیند و انتخاب می‌کند. در پایان باید بگویم که کار نگارش کتاب «راز درخت کاج» با شهادت حضرت زهرا (س) شروع و با میلاد ایشان تمام شد. فاضل میلاد حضرت فاطمه زهرا (س) مکه بودم و بازنویسی آخر کار را در طبقه بالای مسجدالحرام تمام کردم. این نشانه‌ها برایم بسیار ارزشمند هستند.

در کتاب زینب، هیچ نویسته غیرمستندی وجود ندارد. حتی وقتی قضیه کم‌شدن زینب را می‌نوشتیم، سوال‌های جزئی‌تری مطرح کردم تا برای انتقال استرس خانواده به مخاطب، خاطرات ریزتری داشته باشیم.



شهیده «زینب کمایی» به روایت خواهرش مینا کمایی

روی سربزرگ تمام صفحات دفترش می نوشت «او می بیند»

- دختری که همه آرامشش را از شهدا و گلستان شهدا می گرفت
- می گفت من با جان و دل حجاب را انتخاب کرده ام
- پیکر زینب را با شهدای فتح المبین تشییع کردند

«مینا کمایی» متولد سال ۴۲، خواهر شهیده زینب که از سال های ۵۹ تا ۶۴ در جبهه همچون مردان دست یاری برای آزادی ایران داده بود، هم اکنون در جبهه های دیگر، در شغل معلمی راه خود را در مسیر تربیت انسان های وارسته ادامه می دهد و امروزیس از ۳۵ سال از خاطرات خواهر شهید خود می گوید «زینب بسیار علاقه داشت که همراه ما در جبهه بماند؛ اما چون محصل بود امکان پذیر نبود، هرچند من هم ۱۶ سال داشتم و هنوز دبلم نگرفته بودم؛ ولی او دوره راهنمایی بود، گفتیم شما به اصفهان برو و آنجا فعالیت های فرهنگی انجام بده. از طرفی خواستیم که او و شهلا همدم مادر باشند؛ چرا که تحمل فراق بیش از آن برای مادر سخت و سنگین بود.»

در مدرسه ۲۲ بهمن شاهین شهر، عضو انجمن اسلامی می شود، کارهای فرهنگی انجام می دهد و برای دیدار مجروحان به بیمارستان های اصفهان سری می زند «برای مجروحان گل و کتاب هدیه می برد. هنوز دست خط مجروح جنگی، عطاء الله زیمانی راجع به موضوعات مختلف را در دفترش می بینم. زینب پس از مصاحبه با مجروحان، پاسخ ها را در قالب روزنامه دیواری به بچه های مدرسه ارائه می کرد یا صرف برای آنها می خواند.»

اسمش میترا بود؛ ولی خودش آن را به زینب تغییر داد

در مدرسه همه مسئولیت ها بر عهده او بود و نام همه فعالیت ها را زینب می گذاشت. کتابخانه زینب، گروه سرود زینب، تئاتر زینب و به دلیل علاقه به آن حضرت، نام زینب را برای خود برگزید «پدر برای همه ما نام های اصیل ایرانی انتخاب کرده بود. نام اصلی او هم در شناسنامه میتراست؛ ولی سال ۵۹ خودش یک روز با چند نفر از دوستانش اسم هایشان را تغییر داده و با خون خود انگشت زده بودند. او نام زینب را برای خود انتخاب کرده بود و در خانه هم اعلام کرد که دیگر او را زینب صدا کنیم، اگر گاهی هم فراموش می کردیم و او را میترا صدا می زدیم، جواب ما نمی داد.»

زینب همچون شهدای دیگر از لحاظ مذهبی، رفتاری و اخلاقی یک سر و گردن از بقیه اعضای خانواده بالاتر بود چنانکه مینا کمایی او را برترین فرزند خانواده می داند «بسیار با محبت بود و همه از او راضی بودند. وقتی بین خواهر و برادرها یا دوستانش مشکلی پیش می آمد، به سرعت در پی صلح و صفا بود. خواهرم شهلا که با او هم مدرسه های بود، تعریف می کرد یک بار بین دو نفر از همکلاسی های زینب اختلاف افتاد، او از جانب هر طرف نامه ای نوشت و در نیمکت دیگری گذاشت و به این ترتیب آن دورا با هم آشتی داد.»

زینب بر سر عقاید مذهبی خود محکم و استوار ایستاده بود و آنقدر به حجاب علاقه داشت که لحظه ای دچار تردید نشد «برخی اوقات درد و دل می کرد و می گفت بچه های مدرسه مرا مسخره می کنند؛ ولی من با جان و دل حجاب را انتخاب کرده ام هرچند زینب از زمان شاه که مسئله حجاب پررنگ نبود با آن سن کم، حجابش را رعایت می کرد.»

خدا مهم ترین و فراموش ناشدنی ترین قصه زندگی زینب بوده، آنقدر که خواهرش می گوید: «بر روی تمام سربزرگ صفحات دفترهایش، حتی بر روی دیوار اتاقش نوشته بود «او می بیند». یک روز از او پرسیدم زینب چرا این جمله را همه جا می نویسی، گفت: «می خواهم لحظه ای فراموش نکم که خدا مرا می بیند.»



گزارش [آسیه دهیانی]

به گلستان شهدای اصفهان که وارد می شوی درخت های کاج بلند بالایی قد کشیده اند، شاخه های کاج، سایبان مردان نیک، به آسمان رفته اند تا حقایق راه شهدا را با آبی زلال آسمان کره بزنند.

دربست زیر یکی از این درخت ها، نگاه دختر کم سن و سالی انسان را میخکوب می کند، محو معصومیت او می شوی؛ اما در همان لحظه شجاعت او دلت را به لرزه می اندازد، همان شجاعتی که دشمن را وادار کرد، زینب نوجوان ۱۵ ساله را به شهادت برسانند.

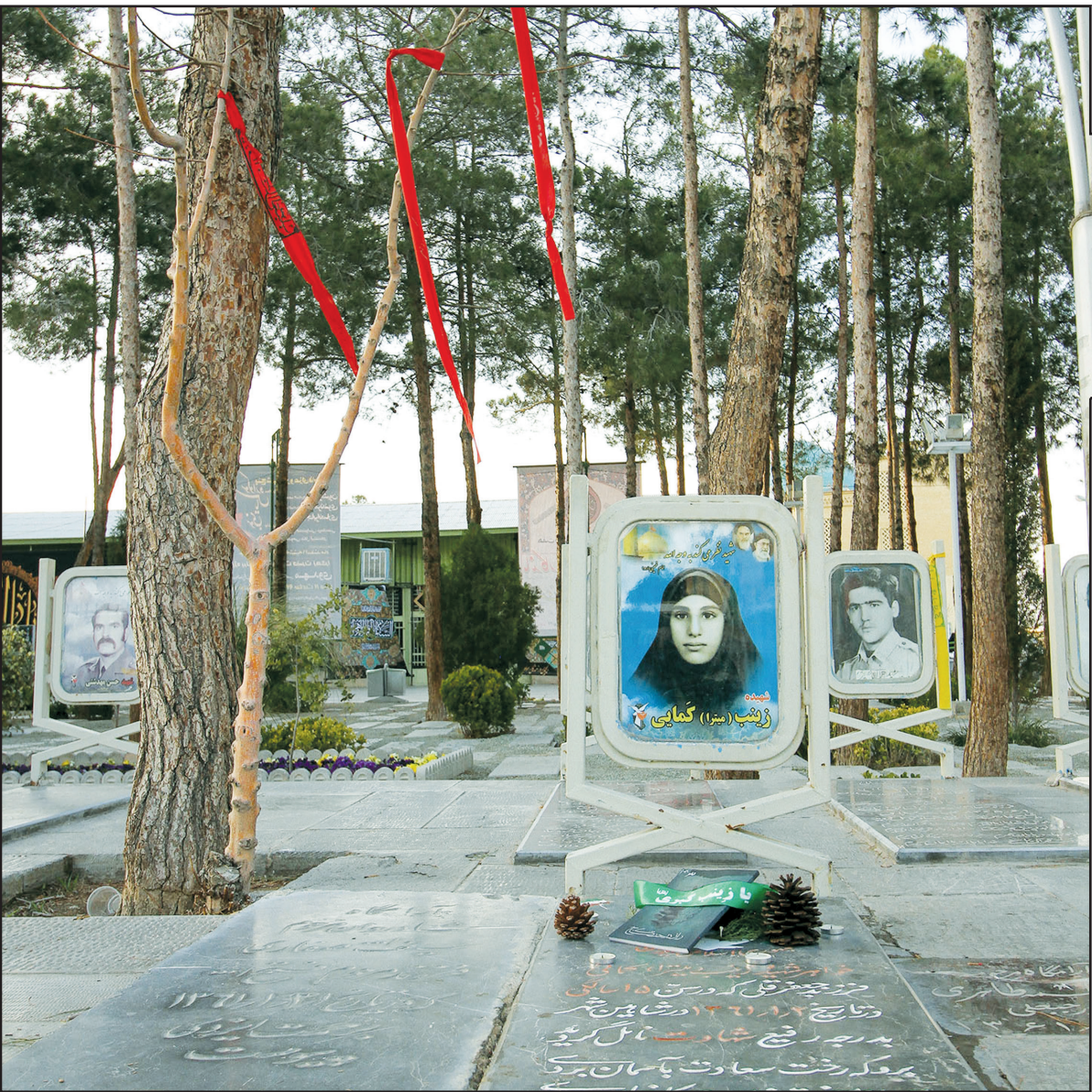
زینب کمایی سال ۴۶ در آبادان متولد شد، با شروع جنگ تحمیلی در سال ۵۹، به همراه خانواده مجبور به ترک شهر و دیار کودکی اش می شود و به طور اتفاقی شاهین شهر اصفهان را برای زندگی انتخاب می کنند.

از خانواده ۹ نفره آنها مهرداد، مهران، مهری و مینا در خوزستان می ماند تا بتوانند در جبه فعالیت کنند و شهلا، زینب و شهرام به اتفاق پدر و مادر به شاهین شهر می آیند.

زینب همراه پدر و مادر و شهرام به مشهد رفته بودند، کتاب هایی که خریده بود چون مثنوی معنوی، علایم ظهور، مفاتیح و... بسیار بزرگ ترازش سنش بود. به رشد و تکامل واقعی دست یابد «من و خواهرم مهری بعد از پیروزی انقلاب در آبادان کلاس اخلاق می رفتیم و زینب یکی از کسانی بود که با علاقه وافر از من می خواست تا مطالب کلاس را برای او بازگو کنم.»

مینا و مهری کلاس ها را شرکت می کنند؛ اما انطور که خواهرش می گوید زینب به صورت عملی مسائل اخلاقی را پیاده می کند «یک روز در کلاس، بر نامه خود سازی امام را به ما یاد دادند و من به رسم همیشه برای زینب توضیح دادم، او بلافاصله جدولی تنظیم و در آن موارد خود سازی چون تفکر کردن، دوشنبه و پنج شنبه ها روزه گرفتن، خواندن نماز اول وقت، نماز شب، ۵۰ آیه قرآن و... را یاد داشت کرد و آنها را هفتگی به روی نمودار می برد تا عملکرد خود را با بررسی سیر صعودی یا نزولی مورد ارزیابی قرار دهد.»

از خودشناسی به خداشناسی رسید «زینب بسیار اهل مطالعه و تفکر بود، در واقع مسائل را بدون تحقیق و بررسی قبول نمی کرد. از دیدگاه من خودشناسی او که از مطالعه شکل گرفته بود به خداشناسی منجر شد. به یاد دارم او اویل پیروزی انقلاب



ساعت پنج برای اقامه نماز مغرب و عشا به مسجد می رود؛ اما هرچه خانواده منتظرش می ماند، خبری از او نمی شود «خانواده مضطرب و نگران، همه جابرس و جومی کردند، مادر کم کوجه به کوجه شهر را به دنبال نشانی از زینب می گشت؛ اما سه روز بعد جنازه او را زیر خوراها خاک انش خیابان سعدی جنوبی پیدا کردند و متوجه شدند منافقان با چادرش او را خفه کرده اند. طبق تشخیص پزشکی قانونی چهار گر به چادر زده بودند؛ اما او به قدری لاغر و نحیف بوده که با گرّه اول بدون زجر کشیدن شهید شده است.»

اما چرا منافقان او را به شهادت رساندند؟ سال ۶۰-۶۱ سال ترور افراد به بهانه های مختلف چون چادر، محاسن و داشتن عکس امام بود؛ اما ترور زینب یک ترور کور نبود، منافقان از زینب ۱۵ ساله لاغر و نحیف چیزهایی دیده بودند که از زنده بودنش احساس ترس می کردند «زینب در محیط شاهین شهر سعی می کرد روی بقیه اثر گذار باشد، دوستانش را تغییر دهد، به آنها تذکر دهد که فریب گروه ها را نخورند و آنها را با اصل دین آشنا کند، از همین جهت از بودنش احساس خطر کردند و الا به قول مادر 'بای ذنب قتلست'؛ به کدامین گناه دختر مرا کشتند؟»

پیکر زینب را با شهدای فتح المبین تشییع کردند خبر شهادت زینب به مادر رسیده و باید دخترهای دیگر برای دلداری مادر بشتابند «زمان شهادت زینب مصادف با حمله فتح المبین بود و من و مهری را برای کار امدادگری به منطقه شوش فرستاده بودند. یک روز یکی از دوستان گفت از شاهین شهر تماس گرفتند و

شما باید با گزردید، خواهرتان شهید شده. او نگفت کدام خواهر؛ ولی من بلافاصله متوجه شدم که زینب شهید شده؛ چرا که از عمق جان، روحیه شهادت طلبی داشت. «برای همه آنها شهادت زینب سخت و سنگین است، کوچک ترین و مهربان ترین خواهر خود را از دست داده اند و مادر جگرگوشه معصوم خود را دیگر نمی بیند «مادر روزهای اول شوکه شده بود، حتی گریه هم نمی کرد، می گفت دشمن از گریه من خوشحال می شود. ما با همه سختی ها چون علاقه زینب را به شهادت می دانستیم، خوشحال بودیم، همچنین تشییع جنازه او با شهدای فتح المبین با آن شکوه وصف ناشدنی التیامی برای دردهای ما به مخصوص مادر بود. به یاد دارم وقتی زینب کوچک بود همیشه به مادر می گفت برایت تخت پادشاهی می خرم و من معتقدم او با شهادتش این کار را انجام داد.»

عاشق و شیفته گلستان شهدا بود و سرانجام خانه ابدی اش در آن سرزمین سراسر آرامش رقم خورد «هر بار برای مرخصی به اصفهان می آمدم مرا به تکیه شهدا می برد و می گفت مینا نمی دانی اینجا شب جمعه ها چه حال و هوایی دارد، نمی دانی چه صفایی دارد، روی مزار شهدا شمع روشن می کنیم و دعای

کمیل می خوانیم.» در جمع خانواده هرگاه صحبت از زوها به میان می آمد، زینب عمر کوتاه را طلب می کرد و از خداوند عازانه می خواست که همچون حضرت زهر(س) عمرش کوتاه باشد و این چنین به آرزوی خودش می رسد «در وصیت نامه اش نوشته، مادر پس از مرگم بی قراری نکن؛ چرا که اگر آدم خوبی بوده باشم به جایگاه خوبی می روم، اگر هم آدم بدی باشم چه بهتر که زودتر بروم، مادر جان چه بهتر که تشنه ای به آب برسد و عاشقی به معشوق.»

این نوجوان چه می گوید؟ تشنه، آب، عاشقی، معشوق؛ کجای دنیا بینشی به این شگرفی در یک دختر ۱۵ ساله بروز پیدا می کند؟ چگونه این چنین درس خداشناسی را از براست که برای رفتن به سوی معبود بی قرار است؟ راستی مگر او وصیت نامه هم نوشته است؟ در این سن و سال نامه های عاشقانه رد و بدل می کنند، آری درست است وصیت نامه ی یادداشت های او هم رنگ و بوی عشق دارد و معشوق او معبود است.

وصیت نامه آخرش را ۱۸ روز قبل از شهادتش نوشت

به دیگران اجازه نمی داد یادداشت های دفترش را بخوانند، همه اعضای خانواده معتقدند، پس از شهادت او از دست نوشته هایش تازه به شخصیت واقعی او پی بردند «در کلاس اخلاق استاد به ما گفت هر مسلمانی باید وصیت نامه داشته باشد و آن را تجدید کند. زینب پس از شنیدن این مسئله، سه مرتبه این کار را انجام داده بود و آنها را زیر بالشت خود می گذاشت، وصیت نامه آخر او ۱۸ روز قبلش از شهادتش نوشته شده بود. «زینب این چنین خود را برای مرگ آماده کرده بود و شعارش این بود 'خانه خود را ساخته ام، اینجا جای من نیست، باید بروم.»

مادر در ابتدا آرام است؛ اما با گذشت زمان دلتنگی های او بیشتر می شود، مرتب به مزار دختر شهیدش می رود و دوست دارد مظلومیت او را به گونه ای به اثبات برساند «پس از ۲۵ سال، نویسنده، معصومه رامهرمزی پس از مصاحبه با مادر، کتاب را از درخت کاج را نوشت، مادر پس از ۲۵ سال با چاپ این کتاب آرام گرفت، می گفت این کتاب سند معصومیت و مظلومیت دختر من است.»

از خواهر زینب علت انتخاب این نام برای کتاب را جویا می شویم و او در پاسخ ما می گوید: «در گلزار شهدا درخت های کاج زیادی وجود دارد و زینب هرگاه برای تشییع شهدا به گلستان می رفته یک میوه کاج را با خود به خانه می آورده، بر همین اساس نام را از درخت کاج برای کتاب انتخاب شده است.»

نوجوانان هم سن و سال او به واسطه این کتاب با زینب ارتباط خوبی برقرار می کنند و اگر او در حال حاضر در کنار ما بود، به فطرت پاک نوجوانان و جوانان ایمان داشت والیته دست از تلاش هم بر نمی داشت و از هر دریچه ای که می توانست کار فرهنگی انجام می داد، به جمله از محبت خاها گل می شود اعتماد داشت و از شیوه های جدید برای جذب آنها استفاده می کرد «مادر می گفت با بدترین بچه ها در مدرسه دوست می شد و می گفت فطرت همه ما پاک است، تاثیرات محیط و اجتماع، انسان را دچار غفلت می کند و همیشه سعی می کرد به راه های مختلف با تمام قشربا دوستی و از راه محبت آنها را راهنمایی کند.»

به یاد دارم وقتی زینب کوچک بود همیشه به مادر می گفت برایت تخت پادشاهی می خرم و من معتقدم او با شهادتش این کار را انجام داد



برگزاری مراسم تشییع ۳۸ شهید در اصفهان

معاون فرهنگی و اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران اصفهان گفت: مراسم تشییع چهار شهید تازه تفحص شده و چهار شهید مدافع حرم روز شنبه ۲۸ بهمن در اصفهان برگزار می شود. سید علی قریشی در گفت وگو با تسنیم پیرامون برگزاری مراسم تشییع شهدای تازه تفحص شده و مدافعان حرم اظهار داشت: همزمان با ایام شهادت حضرت زهرا(س) مراسم تشییع ۳۸ شهید از دوران دفاع مقدس و مدافع حرم روز شنبه ۲۸ بهمن ساعت ۱۵ از مقابل حسینیه ثارالله سیاه واقع در خیابان کمال اسماعیل به سمت گلستان شهدا برگزار می شود.

وی افزود: از این تعداد شهدا ۳۰ تن شهید گمنام بوده که طی عملیات های مختلف به شهادت رسیده و اکنون بیکر مطهرشان به میهن بازگشته همچنین چهار شهید تازه تفحص شده به همراه چهار شهید مدافع حرم نیز در میان تشییع شدگان خواهند بود. معاون فرهنگی و اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران اصفهان ادامه داد: شهیدان محمدحسن جبلی از لنجان ، اسدالله خدادادی از تجف آباد، حسن پوریافرانی از نائین و حمزه نعمتی از زرین شهر شهدای تازه تفحص شده ای هستند که در روز شنبه تشییع می شوند.

وی تصریح کرد: شهیدان پرویز بانی زاده از اصفهان ، احمد عظیمی از نجف آباد ، محمدعلی سلطانی و شعبان محمدی نیز مدافعان حرمی هستند که در ماه های گذشته در سوریه به شهادت رسیده و اکنون بیکرشان شناسایی و به اصفهان بازگشته است.

قریشی با بیان اینکه شهدای مدافع حرم در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده می شوند، گفت: شهیدان محمدعلی سلطانی و شعبان محمدی از شهدای تیپ فاطمیون و شهید پرویز بانی زاده از شهدای مدافع حرم ایرانی است که روز شنبه در گلستان شهدای اصفهان به خاک سپرده می شوند. وی با اشاره به محل دفن شهدا بیان کرد: شهدای تفحص نیز هر کدام در شهرستان خود و شهدای گمنام هم در سراسر استان در طول هفته آینده همزمان با ایام فاطمیه به خاک سپرده خواهند شد. معاون فرهنگی اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران اصفهان بیان کرد: شش تن از شهدای گمنام در دانشگاه فرهنگیان اصفهان ، دانشکده شهید مهاجر اصفهان و پالایشگاه صنعت نفت اصفهان و مابقی در شهرستان های آژه ، تودشک ، نائین ، مرکزدیافند هاشم آباد ، افوس ، سمیرم ، زرین شهر و فولادشهر تدفین می شوند.

فرمانده نیروی قدس سپاه گفت: قصاص خون شهید عماد مغنیه شلیک یک موشک نیست؛ برچیدن و بنیان کندن رژیم کوکد کش صهیونیستی است. به گزارش تسنیم ، سرلشکر قاسم سلیمانی در همایش راز رضوان ، ویژه گرامیداشت دهمین سالگرد شهادت عماد مغنیه در تالار بزرگ وزارت کشور افزود: شخصیتی که قدراو و اساس شخصیت او تا کنون ، در بین جوانان جهادی و مجاهد عالم اسلامی ، اعم از شیعه و سنی و حتی غیر ازان در عالم مسیحی کسانی که در راه حق مبارزه می کنند، مجهول و ناشناخته مانده است. فرمانده نیروی قدس گفت: امروز دهمین سالگرد شهادت این اسطوره زمان است ، این کلمه اسطوره خیلی بر زبان ما جاری می شود،

برای افراد مختلف ، اما حقیقتا بنده در بین مجموعه مجاهدانی که به شهادت رسیدند و چه آنهایی که در معرض انتظار شهادت و در جبهه مقاومت هستند، اسطوره ای همانند عماد مغنیه نمی شناسم، شخصی که شهادتش موجب بهت جهان شد و اندوه بزرگی را در عالم اسلامی به وجود آورد. سرلشکر سلیمانی افزود: بنده ، بعد از ارتحال امام خمینی(ره) در بین شخصیت های غیر روحانی ، شخصیتی همانند عماد را ندیدم که در زمان شهادتش یک اندوه عمومی را در عالم اسلامی به وجود آورد و این ، نه مختص لبنان که تمام عالم اسلامی بود. سرلشکر سلیمانی گفت: این مهم ترین ویژگی عماد مغنیه بود که کمتری می بینم پیرامون او در

سرلشکر سلیمانی:

قصاص خون شهید «عماد مغنیه» برچیدن رژیم صهیونیستی است

این موضوع گفته شود. همه کسانی که در کارهای ویژه دست و نقش دارند بعضا ممکن است در عمل خود یک تخصص پیدا کنند و حرفه ای شوند. برخی مثل این حرفه ای هایی هستند که آمریکایی ها در بلک و اثر تربیت کردند. این انسان، انسان ناجی نیست. اگر فن و حرفه در اختیار آن تلق باقی معنوی قرار نگیرد مخرب و به مانند بولدوزری است که هر بنایی را منهدم می کند. وی افزود: عقل ، علم و شجاعت حاج عماد در کنترل ایمانش بود. ایمان او پیوسته یک حریمی را بین عمل و اقدام او ایجاد و مراقبت می کرد. عماد قبل از تاسیس حزب الله ، حزب الله تاسیس کرد. وی خاطر نشان کرد: برای وی صدها مقاله ، بیان و خطاب نوشته شده است

و هیچ کس نتوانسته او را هضم کند که حتی دشمنان با بیانشان عماد را مدح کرده اند و این حالت را فقط در امام خمینی(ره) دیده ام که در زمان ارتحالش دشمنانش چیزی جز تقدیس و مدح نمی توانستند انجام دهند لذا همه کسانی که عماد را در بیرون نقد کرده اند او را با عبارت های بلندی مدح کرده اند. فرمانده نیروی قدس عنوان کرد: عماد شخصیتی بود که همه سرویس های جاسوسی غرب و بعضا عرب و رژیم صهیونیستی مشترکا او را تعقیب می کردند و ۲۵ سال پیوسته همه اقدامات آنها را نقش بر آب کرد. از او شناخت دقیقی داشتند لذا از او با عبارت های بلندی یاد کردند.



ویژه نامه پایداری / شماره چهل و سوم / ضمیمه روزنامه اصفهان زیبا

تلنگر

هشت سال بر این مملکت تحمیل شد و اوارونه جلوه می دهند. خود را صلح خواه می داند و جنگ را شوم! او از این رو خون پاک شهیدان را زیر سوال می برند. پادمان باشد ملتی که به تاریخ و پیشینه خود پشت کند، مجبور است تجربیات گذشتگان خود را با تجربه کند و چه بسا تجربیاتی که به خاطر خامی و ناپختگی، آثار زاینباری داشته باشد؛ کمترینش مدیون شدن به خون شهداست.

بهانه ای برای امتداد

مبارزه بدون تزکیه و تهذیب نفس سراز همان انحرافی درمی آورد که گروکها و منافقین گرفتارش شدند. جامعه ما بسیار باید به این نکته توجه داشته باشد. حزب اللهی بودن بدون قرآن، یادگیری شریعت و مراقبه جدی از اعمال، نه تنها یک توهم خام بیش نیست؛ بلکه عاقبتش هم چندان روشن نیست. زینب و امثال او روزهای بسیاری مراقبه و تهذیب نفس داشتند تا لایق نوشیدن شهد شیرین شهادت شدند.

چهل و سومین شماره بیسیم چی رایه ساحت مقدس شهیده زینب کمایی و همزمان با کاوتقدیم می کنیم. دخترانی که از روی خلوص نیت برای تحقق اسلام ناب و انقلاب خمینی(ره) جنگیدند و از هیچ ترسیدند. به راستی « دختران خمینی » بهترین عنوان برای آنهاست. چرا که جنس دغدغه آنها از دغدغه توحیدی امام راحل می جوشید. برای همین، تنها کاری که برای خود تعریف کرده بودند مبارزه نبود؛ چرا که

وصیت نامه شهیده زینب کمایی

و تمام عاشقان شهادت بنویسم. از شما عاشقان شهادت می خواهم که راه این شهیدان به خون خفته را ادامه دهید. هیچ گاه از پشتیبانی امام سرد نشوید. همیشه سخن ولی فقیه را به گوش جان بشنوید و به کار ببندید ، چون هر کس روزی به سوی خدا باز خواهد گشت. همیشه به یاد مرگ باشید تا کبر و غرور و دیگر گناهان شما را فر نگیرد . نمازهایتان را فراموش نکنید و برای سلامتی امام مان همیشه دعا کنید و در انتظار ظهور مهدی (عج) باشید . مادر جان تو که از بدو تولد همیشه بنویسم و آخرین حرف های خود را برای دوستان و خانواده در

خدا یا نگذار نقاب نفاق و بی طرفی بر چهره مان افتد و در این هنگامه جنگ حسین را تنها گذاریم. اینها از یزدید بدترند و جایگاهشان اسفل السافلین است و بیس ... «ماذواجدک من ففدک وماذا ففد من وجدک» چه یافت آن کسی که تورا گم کرد و چه گم کردن آن کس که تورا یافت. (قسمتی از مناجات امام حسین علیه السلام) به دلیل اینکه هر مسلمانی باید وصیت نامه ای داشته باشد من نیز تصمیم گرفتم این متن را به عنوان وصیت نامه بنویسم و آخرین حرف های خود را برای دوستان و خانواده

پرستار و غمخوار من بودی حال که وصیت نامه مرا می خوانی خوشحال باش که از امتحان خدا سر بلند بیرون آمده ای و هرگز در نبود من ناراحت نشو؛ زیرا که من در پیشگاه خدای خود روزی می خورم و چه چیزی از این بهتر است که تشنه ای به آب برسد و عاشقی به معشوق .

مادر جان می دانم که برای رساندن من به این مرحله از زندگی زحمات بسیار کشیده ای و به همین دلیل تورا به رنج های حضرت زینب سلام الله علیها قسم می دهم

مرا حلال کن و مرا دعای خیر بفرما . در آخر از همه شما خواران و برادران عزیزم و تمام دوستانم تقاضا می کنم که مرا حلال کنند و اگر من باعث ناراحتی شده ام ، مرا ببخشید . شما را به خون جوشان حسین علیه السلام قسمتان می دهم دعا برای امام را فراموش نکنید.

خواهر کوچک شما

زینب کمایی

باشگاه مخاطبان بیسیم چی

موجودیت هر رسانه ای به مخاطبانش است. بی تردید اگر امروز بیسیم چی منتشر می شود به آن دلیل است که مخاطبانی دارد که آن را می خوانند؛ مخاطبانی که بیسیم چی به نفس آنها زنده است. باشگاه مخاطبان بیسیم چی، ضمیمه پایداری روزنامه اصفهان زیبا مجالی است برای حضور آنهاایی که دغدغه فرهنگ دفاع مقدس و نشر اندیشه های شهدا را دارند و بدون شک بیسیم چی برای آنها متنش می شود.

پس نظراتان را بگویند
نقدمان کنید
به ما پیشنهاد دهید
به ما سوره معرفی کنید
و خلاصه اینکه با حضورتان دلگرممان کنید
و در این مسیر تنهاییمان نگذارید.
برای ارتباط با بیسیم چی می توانید با ما تماس بگیرید
ایمیل بزنید
مطالب مورد نظرتان را به آدرس ما پست کنید یا از طریق کانال تلگرامی روزنامه اصفهان زیبا با بیسیم چی با ما مرتبط باشید.
نشانی: اصفهان، دروازه دولت، خیابان طالقانی، پارکینگ طالقانی، مجموعه رسانه ای شهرداری اصفهان، طبقه دوم.
روزنامه اصفهان زیبا.
گروه پایداری
تلفن تحریریه: ۰۳۱۲۳۲۱۸۱۲

پایگاه اطلاع رسانی:

www.isfahanziba.ir

پست الکترونیک:

Esfziba.newspaper@gmail.com

کانال تلگرامی:

@Bicimchee
@Bicimchee_admin

کانال تلگرامی

بیسیم چی



کانال تلگرامی

روزنامه اصفهان زیبا

www.isfahanziba.ir